



رابطه‌ی علم و دین: نسبت علم دینی با علوم اجتماعی

ابراهیم حاجیان^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۹/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۲/۲۴

چکیده

مسئله‌ی اصلی نوشتار حاضر، بررسی رابطه‌ی علم دینی با علوم اجتماعی رایج و تبیین مساعدهای است که علم دینی می‌تواند برای حل پاره‌ای از مشکلات علوم اجتماعی داشته باشد. نویسنده پس از مرور مجموعه‌ی رویکردها یا گفتمان‌های موجود درباره‌ی رابطه‌ی علم و دین، رویکرد تأییدی یا تکمیلی میان علوم دینی و علوم اجتماعی را پذیرفته است و تصریح دارد که علی‌رغم تفاوت‌های جدی در موضوع قلمرو و روش دین و علم مبانی و رویکردهای مطرح در اندیشه‌ی دینی می‌تواند در رفع مشکلات و خلأهای علوم اجتماعی یاری رساند. تأکید اصلی در این‌جا بر آن است که اساساً آنچه در حوزه‌ی علم مهم است، شناخت واقعیت‌هاست؛ لذا این شناخت از هر نوع منبعی می‌تواند بهره‌بردار. نگارنده بر آن است که دین می‌تواند به مثابه‌ی یک منبع مهم معرفتی به حل مشکلات موجود علوم اجتماعی کمک کند که این امر هم منوط به رسمیت شناختن نظریه‌ها و روش‌های رایج در علوم اجتماعی و نقد و ارزیابی آن‌ها با مفاهیم دینی است. علم دینی با در نظر گرفتن واقعیت علوم اجتماعی و دستاوردهای آن می‌تواند روش‌ها و مفاهیم جدیدی را مطرح کند که البته منوط به عدم تعجیل در این زمینه و واسپاری فرایند تولید علم اجتماعی دینی به نهادهای دانشگاهی و حوزوی - خارج از مراجع رسمی - است.

واژه‌های کلیدی: علم دینی؛ علوم اجتماعی؛ علوم اجتماعی ایرانی؛ جامعه‌شناسی دینی و علم بومی

^۱ - عضو هیئت علمی و مدیر گروه پژوهش‌های فرهنگی مرکز تحقیقات استراتژیک، ebhajian@gmail.com

طرح مسئله

علیرغم ادبیات مبسوطی که درباره‌ی رابطه‌ی علم و دین مطرح است، به نظر می‌رسد تلاش‌های کمتری درباره‌ی نسبت‌سنجی میان علوم اجتماعی به معنای رایج آن با دین (و به طور مشخص علم دینی و آنچه که مدعیات علم دینی می‌توانیم بنامیم) صورت گرفته است؛ لذا به اعتقاد بسیاری از صاحب‌نظران، امکان و چیستی «علم اجتماعی دینی» یکی از مهم‌ترین مسائل پیش‌رو در یکی دو دهه‌ی گذشته‌ی ایران، برای رشته‌های علوم اجتماعی و گرایش‌های مرتبط با آن، مثل مطالعات فرهنگی، بوده است. بر این اساس، در این‌جا چند دغدغه یا سؤال مهم قابل طرح است که عبارتند از:

- رابطه‌ی علم دینی (در ایران) با علوم اجتماعی چگونه است و یا چگونه می‌تواند باشد؟
- علم دینی چه مساعدت‌ها و امکان‌هایی برای حل مشکلات علوم اجتماعی (رایج) می‌تواند داشته باشد؟

به دلیل حساسیت موضوع در همین ابتدا شایسته است تصریح نماییم که در این مقاله به نقد و ارزیابی دلایل و مدعیات علم دینی در ایران معاصر و پاسخگویی به ادعاهای مطرح شده‌ی آنان، به‌ویژه نقدهای مطرح علیه علوم اجتماعی و پژوهش‌های جامعه‌شناختی توجه می‌شود؛ لذا پس از مرور سریع آرای موجود در خصوص رابطه‌ی علم و دین، مدل مختار در این نوشتار رابطه‌ی تکمیلی، تأییدی یا بین این دو حوزه انتخاب شده است. به عبارتی دیگر، نویسنده بر آن است که علی‌رغم تفاوت‌های جدی در موضوع، قلمرو و روش، اما مبانی و رویکردهای مطرح در اندیشه‌ی دینی می‌تواند به نوبه‌ی خود در رفع مشکلات و خلأهای علوم اجتماعی و ارتقای این حوزه‌ی دانش بشری و گسترش دامنه‌ی شناخت‌های اجتماعی یاری رساند؛ اما این به منزله‌ی تأسیس یا تولید علم اجتماعی جدیدی نخواهد بود.

در ابتدا باید گفت در شرایط کنونی، توجه به رابطه‌ی بین علم و دین از چند جهت مهم شده است. (۱) کار علمی، خواه و ناخواه، برخی پرسش‌های اخلاقی را در بیرون از عرصه‌ی علم مطرح می‌سازد. (۲) امروزه علم، شیوه‌ی مقبول و محترم و مطمئن شناخت جهان است و می‌باید از ایجاد تعارض میان علم و دین پرهیز کرد. (۳) امروزه کسانی هستند که از طریق علم درصدد گسترش الحاد هستند (سویتمن، ۲۰۱۰: ۱۴). افزون بر این‌ها مسائل و مشکلاتی در عرصه‌ی تحقیقات حرفه‌ای علوم اجتماعی در جامعه‌ی ایرانی مطرح است که نیازمند به رسیدگی فوری است و انتظار می‌رود رویکردهای دینی بتواند به بخشی از این مشکلات پاسخ دهد. همچنین بایستی به مجموعه‌ی مباحث و جهت‌گیری‌های مراجع رسمی سیاسی- اداری

اشاره داشت که طی سال‌های اخیر در نقد و مخالفت با علوم اجتماعی مطرح شده و منجر به برخی تصمیم‌گیری‌ها در سطح نظام آموزش عالی- برای مثال محدودیت در آموزش بعضی از این حوزه‌های تخصصی علوم اجتماعی- شده است. اکنون شایسته است به طور دقیق‌تری به طرح دغدغه‌ها و مسائلی که منجر به طرح علم اجتماعی دینی شده و نیز مدعیات علم دینی در ایران امروز بپردازیم.

تعریف اجمالی علم و دین

مطابق سنت مألوف، در ابتدا، تفکیک تعریف دین از تعریف علم، مقدمه‌ی ورود به این بحث مهم است و البته این امر نیز با در نظر گرفتن این پیش‌فرض است که در دنیای جدید (بر خلاف دوران قرون وسطی در غرب و دوران حاکمیت سنت در جوامع شرقی) میان این دو مرزبندی شفاف و روشنی به وجود آمده است. بر این اساس باید گفت علم به معنی علم تجربی جدید «تلاش عقلانی برای توضیح دادن آثار جهان فیزیکی» است که به وسیله‌ی پژوهش‌های تجربی شکل گرفته و از طرف اجتماعی که دارای تکنیک‌های ویژه‌ای است، به اثبات رسیده است. دین را نیز می‌توان «نظامی از باورهای مربوط به حقایق متعالی درباره‌ی غایت و معنای جهان هستی تعریف کرد که در افعال اجتماعی مطرح می‌شود» (الکساندر، ۱۳۹۱).

علم در معنای ویژه‌ی خود^۱ دو پایه‌ی اساسی دارد. یکی نظریه و دیگری تجربه. نظریه‌ها الزاماً با روش عقلی و یا با تجربه به دست نمی‌آیند؛ بلکه تولید نظریه، فرایندی پیچیده است که حتی عوامل خرد روان‌شناختی و جامعه‌شناختی بر آن مؤثر است؛ اما هر نظریه الزاماً باید قابلیت آزمون تجربی و امکان بررسی صدق و کذب آن در واقعیت بیرونی را داشته باشد؛ لذا در علم به معنای رایج آن هر دو وجه (نظریه و تجربه) مهمند و البته تعامل و رفت و برگشت میان آن‌ها نیز ضروری است و این امری است که پایه و اساس پژوهش علمی از جمله پژوهش‌های علوم اجتماعی را تشکیل می‌دهد (دواس، ۱۳۸۰: ۲۵). لذا باید گفت روش عقلی (به‌عنوان یک روش تولید نظریه) در مقابل روش تجربی (به‌عنوان روش مشاهده) قرار نمی‌گیرد. تجربه و مشاهده در این‌جا به‌عنوان ملاک رد و پذیرش نظریه‌هاست و البته خود نیز تحت تأثیر نظریه‌ها و برخی پیش‌فرض‌ها قرار دارد؛ اما ملاکی شایسته‌تر و اطمینان‌آورتر از آن وجود ندارد.

طرح دغدغه‌ها درباره‌ی رابطه‌ی دین با علوم اجتماعی

ضمن پذیرش این نکته‌ی مهم که نباید درباره‌ی نقش علم و کارآمدی آن برای حل مشکلات بشر اغراق کرد و قبول این‌که باید سایر روش‌های شناخت را هم معتبر شمرد، حال سؤال این است که آیا این روش‌های شناخت (غیرتجربی) را می‌توان به حیطه‌ی علوم اجتماعی هم وارد کرد و از این روش‌ها بهره جست و برای مثال آیا می‌توان نام یافته‌های جامعه‌شناختی بر آن‌ها نهاد یا این‌که این‌گونه معرفت‌ها اساساً غیرعلمی است. به عبارتی دغدغه‌ی بحث حاضر آن است که معرفت‌های وحیانی برای شناخت جهان اجتماعی در کجای منظومه‌ی دانش اجتماعی رایج قرار می‌گیرند؟ آیا یافته‌های نقلی (دینی) نقش مستقل یا نقش مکمل در کنار یافته‌های تجربی دارند یا آن‌که حتی می‌توانند یافته‌های تجربی را (به دلیل ویژگی نسبی بودن آن) ردّ و نقض کنند؟ آیا شواهد نقلی فقط در نقش شواهد قرینه‌ای^۱ برای یافته‌های علم تجربی مهم شمرده می‌شوند یا این‌که نقش متمایز و کنترلی برای دانش علوم اجتماعی دارند؟ طرح این دغدغه از آن‌جا ناشی می‌شود که عمده‌ی تأملات درباره‌ی رابطه‌ی علم و دین در حوزه‌ی رابطه‌ی علوم تجربی با دین بوده است و کمتر به نسبت و رابطه‌ی علوم اجتماعی با دین توجه شده است؛ در حالی‌که در ادبیات اخیر ایرانی و به‌ویژه در نزد فعالان و کوشندگان حوزوی و سیاسی عمده‌ی دغدغه، درباره‌ی نسبت یافته‌ها و نظریه‌های علم جامعه‌شناختی و علوم سیاسی و علوم مجاور آن بوده است. برای مثال حساسیت‌ها و دعاوی که نسبت به مباحثی مثل مبانی مشروعیت دولت‌ها و یا تقسیم‌بندی نظام‌های سیاسی از سوی ماکس وبر مطرح شده است و نیز دیدگاه‌های آگوست کنت درباره‌ی تحول و پویایی شناسی جوامع، در جامعه‌ی ایران، بسیار پرسروصدا شده است و ایضاً طرح مباحثی درباره‌ی جایگاه فرهنگ دینی یا نهاد دین، از منظر جامعه‌شناختی. در نتیجه‌ی این مباحث یک نگرانی آن است که روابط و دیدگاه‌های میان پژوهشگران علوم اجتماعی با مدعیان علم دینی در جامعه‌ی ایران به وضعیت قطبی شدن و تخصص تبدیل گردد.

از جهت دیگر باید گفت (ضمن پذیرش رابطه‌ی تکمیلی دین و علم، در عین تفکیک یا استقلال حوزه‌ی علم و دین که قبلاً به آن اشاره شد)، مسئله این است که در صورت تعارض میان یافته‌های علوم اجتماعی با آموزه‌های وحیانی، تکلیف چیست؟ به عبارتی صرف نظر از بعضی دیدگاه‌های متفاوت علم و دین - از حیث انسان‌شناختی و معرفت‌شناسی - حل و فصل تعارضات میان دین و علوم اجتماعی چگونه باید باشد؟ البته این سؤال مشروط بر آن است که

^۱. Circumstantial evidences

وجود تضاد در این میان واقعاً مشاهده شود یا واقعاً رخ دهد و یافته‌ی علمی معین و مشخصی به‌دست آید (یا مشاهده شود) که واقعاً با آموزه‌های وحیانی متناقض (و نه متفاوت) باشد (مانند نظریه‌ی تکامل داروین). این در حالی است که بسیاری رابطه‌ی اساسی عقل و دین یا علم و دین را کاملاً تأییدی دانسته و مشاهده هر گونه تضادی را کاملاً نادرست تلقی می‌کنند؛ چرا که هر حکم عقلی از ناحیه‌ی شرع تأیید می‌شود و بالعکس. نکته‌ی حاشیه‌ای ولی پراهمیت در این‌جا آن است که از منظر نسبی‌گرایان یافته‌های علمی دارای ماهیتی نسبی است و فاقد قطعیت. بنابراین و به دلیل این ویژگی ذاتی شناخت علمی، ادعای تعارض میان علم با دین، تا حد زیادی منتفی می‌شود. بدیهی است که در اینجا، تعارض اصلی بین دیدگاه اثبات‌گرایان مدعی قوانین قطعی با علم دینی، پدید می‌آید.

اصالت با شناخت است

صرف نظر از دغدغه‌های ایدئولوژیک و پیش فرض‌های رایج باید در نظر داشت که اساساً هدف اصلی از طرح لزوم هرگونه تحول در علوم اجتماعی یا علوم انسانی صرفاً رفع یک دغدغه‌ی درون دینی و صرف ادعای گسترش حیطه‌ی نفوذ دین در سایر حوزه‌ها نیست؛ بلکه غرض فرجه کردن دایره‌ی شناخت و معرفت آدمی نسبت به سازوکارهای جهان هستی (در این‌جا جهان اجتماعی) است. در واقع و به صراحت می‌توان گفت از جمله هدف طرح بحث علم دینی (و غیردینی) افزایش و ارتقاء توان بشر برای شناخت جهان است. بنابراین در ابتداء و انتها آن چه مهم است خود «علم» است و گسترده کردن حیطه‌ی شناخت علمی و در وهله‌ی دوم هم «انسان» محور و حائز اهمیت است و این‌که همه‌ی شناخت‌های علمی (اعم از دینی و غیردینی) بایستی در خدمت بشر و برای سعادت و رفاه او باشد. به عبارتی هم علم و هم دین برای سعادت و حیات طیبه انسان و در خدمت او هستند. لذا ورود به این بحث، حداقل در این نوشتار، فارغ از دغدغه‌های دینی (درون دینی) و یا برون‌دینی است و بر این مبنا مسئله‌ی اصلی آن است که طرح رویکرد یا پروژه علم دینی چه مساعدتی برای گسترده کردن حیطه‌ی شناخت آدمی از جهان اجتماعی و تقویت دانش موجود علوم اجتماعی می‌نماید. ضمن آن‌که نباید فراموش کرد که ما هم اکنون در مقابل و بر فراز یک مجموعه‌ی وسیع از دانش اجتماعی قرار داریم که خود سرشار از دیدگاه‌ها و رویکردهای متنوع نظری (تئوریک) و روش‌شناسی‌های متعدد است. لذا مسئله‌ی اصلی آن است که استفاده از رویکردهای وحیانی و دینی در علوم اجتماعی چه مساعدتی به ارتقاء دانش اجتماعی موجود و در نهایت تعمیق دامنه‌ی شناخت‌های آدمی از حیات اجتماعی می‌نماید؟

یک دغدغه اصلی در علوم اجتماعی رایج

از سوی دیگر، یک جنبه‌ی دیگر از مشکل یا مسئله‌ای که می‌تواند ما را به سمت ضرورت حرکت به سمت تولید علم دینی بکشاند، ناتوانی دانش موجود علوم اجتماعی برای ترکیب و تلفیق و در هم آمیزی تمامی متغیرهای دخیل در شکل‌دهی به واقعیت‌های اجتماعی است که خود ناشی از تنوع رویکردها و نظریه‌های موجود است، بنحوی که هر کدام از دریچه‌ای و با عنایت به مبانی معرفت‌شناختی خود به متغیر یا متغیرهای معینی تأکید دارند. این امر باعث بروز مشکلات جدی در تبیین^۱ شده است که به نوبه‌ی خود امکان یا فرصت پیش‌بینی^۲ و کنترل جهان اجتماعی را نیز کاهش می‌دهد. مسئله‌ی دیگر سرعت تحولات و دگرگونی‌های جامعه‌ی معاصر است که علوم اجتماعی تا حدودی از درک پیامدهای آن عاجز است. ایضاً به چالش تحلیل نظریه جهانی (یا علم جهانی) و رابطه‌ی آن با تحلیل بومی و همینطور می‌توان به مشکلات پژوهشی که برای تبیین و پیشگیری از مسائل اجتماعی (مانند رشد سریع آسیب‌های اجتماعی نوپدید) در علوم اجتماعی با آن، مواجهیم، اشاره کرد. حال باید دید آیا بهره‌گیری از آموزه‌های وحیانی و دینی در (علوم اجتماعی دینی) توانایی حل و فصل این قبیل معضلات و محدودیت‌های موجود، در علوم اجتماعی را دارد؟

تدقیق محل بحث: نسبت علوم اجتماعی رایج با دین

در هرگونه تأمل و بحث درباره‌ی دینی کردن یا اسلامی کردن علوم، ابتداء باید برداشت روشن خود را از علم (موجود) و یا علم رایج مشخص سازیم. به عبارتی باید از نسبت احتمالی میان علم موجود (علوم اجتماعی) با دین سخن برانیم و ببینیم که این دانش موجود از چه جنسی است، مبانی معرفتی و روش‌شناختی آن کدام است و آلا این که در پی تأسیس یک علم جدید اجتماعی باشیم بحث دیگری است و حواله کردن برقراری این رابطه به زمانه و موقعیتی دیگر، ادعایی کاملاً مبهم تلقی می‌شود. به زبان ساده‌تر، باید ببینیم این علوم اجتماعی رایج و پذیرفته، که در دپارتمان‌ها، منابع و مجلات جامعه‌شناسی در حال آموزش است، و از طریق مجموعه‌ای از نظریه‌ها و روش‌های (پذیرفته شده) در حال انتقال بوده و درگیر شناخت و پژوهش علمی است، چه نسبتی با معارف دینی دارد یا می‌تواند داشته باشد؟ در این‌جا باید تصریح کرد که علوم اجتماعی رایج - به طور مشخص جامعه‌شناسی - از حیث نظریه‌ای و روش‌شناسی در اثر سیر تکوینی طی شده خود، هم اکنون دارای طیف وسیعی

1. Explanation
2. Prediction

از بینش‌های تجربه‌گرایانه (پوزیویستی)، عقلانی؛ انتقادی و شهودی (تفسیری یا کیفی) است و از نظر روش (یا روش شناختی) نیز دستاوردهای غیرقابل انکاری دارد چرا که از نظر روش‌های تحقیق تجربی (کمی و کیفی) و نیز تحت تأثیر جنبش سوم روش شناختی (روش‌های ترکیبی)، از غنای لازم و مقتنی برخوردار است، هر چند این به معنای مطلق شناخت و تکامل قطعی فرایند تولید علم نبوده و این قضاوت در نسبت با زمان، باید ارزیابی شود. اما باید پذیرفت که این حوزه از دانش بشری از غنا و انسجام لازم برخوردار است و بتدریج و به طور نسبی بر توانایی‌های خود برای تبیین و توضیح جهان اجتماعی می‌افزاید. حال به این ترتیب و با این رویکرد پرسش اصلی آن است که نگاه دینی بر این ادبیات و شناخت‌ها و بطور مشخص بر پژوهش‌های اجتماعی چه تأثیری گذاشته است و یا می‌خواهد یا می‌تواند گذارد؟ و در صورت پاسخ مثبت، الزامات و ملاحظات ناشی از آن کدام است؟ به طور ساده و خلاصه مسئله آن است که «آیا با مراجعه به وحی و نقل، دایره‌ی شناخت علوم اجتماعی، تغییر جدی و گسترش مرزی می‌یابد؟»

به عبارت مشخص‌تر انتظار می‌رود که علم دینی بتواند گره از دو مشکل موجود باز کند: نخست آن‌که دامنه‌ی شناخت‌های نظری را برای توصیف و تبیین کنش‌های اجتماعی گسترده‌تر کند و دو دیگر آن‌که روش‌ها و منابع جدیدی را برای شناخت و پژوهش درباره‌ی کنش‌های اجتماعی ارائه نماید. بنابراین یک مبنای قضاوت در خصوص ضرورت و فایده‌مندی علم دینی به این دو مبنا باز می‌گردد.

گونه‌ها یا شیوه‌های رابطه‌ی علم و دین

طرح آراء متفکران در خصوص رابطه‌ی علم و دین سابقه‌ی طولانی دارد و در مجموع می‌توان ۳ گونه رابطه را میان این دو حوزه شناسایی کرد: تعارض، تمایز، تکمیل (یا تلاقی و تأیید) (هات، ۱۳۸۵).

مدعای اصلی رابطه‌ی نخست تنازعی و تعارضی، که مدافعان زیادی هم دارد آن است که یافته‌های علمی با آموزه‌های دینی ناسازگار است. اینان شامل سکولارها و نص‌گرایان (متدینین تندرو) می‌شوند. دومین دسته، مدعیان جدایی علم و دین‌اند که معتقدند راه دین و شناخت طبیعت جدا از هم است. مدل سوم معتقد به رابطه‌ی گفتگویی میان این دو عرصه است. کسانی مثل ایان باربور و جان هات، ریچارد سوئین‌بر، ویلیام لین، کریگ، فرانسیس کالینز و پل دیوک کوشش کرده‌اند که نشان دهند یافته‌های علمی شاهدهی است بر درستی دیدگاه‌های دینی. این مدل نگاهی خوشبینانه به رابطه‌ی علم و دین دارد و منشأ تمام حقایق را (اعم از وحیانی و

علمی) از یک منبع می‌دانند. این دیدگاه به لحاظ تاریخی سابقه‌ی طولانی دارد. در همین باره نیوتن و حتی گالیله بر این اعتقاد بودند که خداوند دو کتاب دارد: کتاب تدوین و کتاب تکوین که یکی در شکل کتاب مقدس ارائه شده و دیگری در قالب طبیعت مشهود است و هر دوی آن‌ها نوشته‌ی یک تن است، پس با هم تعارض ندارند (اسلامی، ۱۳۹۱). دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی نیز به این رویکرد بسیار نزدیک است. سابقه‌ی این دیدگاه به کانت نیز می‌رسد که معتقد بود خداوند در دو کتاب بزرگ سخن گفته است، یکی کتاب طبیعت (جهان) و دیگری کتاب آسمانی (کلمه). اولی افعال و دومی الفاظند (پولی، ۱۳۸۸). لازم به یادآوری است که عمده‌ی این بررسی‌ها درباره‌ی رابطه میان علوم طبیعی با دین مطرح شده‌اند. اما ظاهراً در هنگام رابطه‌ی علم و دین (در مسیحیت و اسلام) چهار گروه شکل گرفته‌اند، گروهی که درباره‌ی این رابطه غفلت یا تسامح کرده‌اند، گروهی که اصالت را به علم و گروهی اصالت را به دین و گروهی رو به ائتلاف این دو داشته‌اند. گروه اخیر معمولاً بر یافته‌ها و معرفت‌های همساز علم و دین توجه کرده‌اند (نوشین، ۱۳۹۱).

از زاویه‌ای دیگر، در نسبت علم و دین می‌توان به نسبت‌سنجی‌های ذیل اشاره کرد: ۱- دین مباحثی دارد که علم را در آن ورودی نیست، ۲) علم مباحثی دارد که دین صحبت مفصلی درباره‌ی آن ندارد و ۳- قلمروهایی هستند که علم و دین هر دو در آن صاحب‌نظرند (اسلامی، ۱۳۹۰: ۷۱-۶۸).

به گمان دنیس الکساندر رابطه میان علم و دین را می‌توان در ۴ مدل یا شکل بیان و ارزیابی نمود:

۱) مدل تعارض: این یک ادعای دستوری- توصیفی است و مدعی آن است که علم و دین در یک تضاد وفق‌ناپذیر قرار دارند و نمی‌توان هم علمی بود و هم دینی.

۲) مدل تفکیک: این مدل بر آن است که علم و دین عناصر مجزایی هستند که نوع سؤالات آن‌ها متفاوت است. علم با موضوعات عینی و واقعی سروکار دارد و دین با اخلاق، ارزش‌ها و غایات.

۳- مدل‌های ترکیبی: در این‌جا تلاش بر آن است که تمایزات میان علم و دین را کاهش دهند و یا کمرنگ کنند و یا می‌کوشند در ساختن نظام‌های تفکر دینی از علم استفاده کنند و یا برعکس.

۴- مدل تکمیلی: ادعای «مکملیت» آن است که علم و دین ما را به یک واقعیت از جنبه‌های گوناگون آن رهنمون می‌سازند و این کار را با ارائه‌ی تبیین‌هایی انجام می‌دهند که

هیچگونه حالت رقابتی با هم ندارند؛ بلکه تقریباً مکمل یکدیگرند. نیلسن بوهر فیزیکدان نخستین بار این ادعا را مطرح کرد.

در این چارچوب باید گفت دین تبیین‌هایی را ارائه می‌کند که فراتر از توانایی علم است تا در مورد آن‌ها قضاوت کند؛ یعنی تبیین‌هایی که مربوط به پرسش‌های عینی از غایت نهایی، ارزش و معنی‌داری است؛ لذا تبیین علمی رقابتی با تفاسیر دینی ندارد. در این جا علم به جای تفسیرهای دینی نمی‌نشیند و بالعکس. البته بر این مدل نیز نقدهایی وارد است از جمله آن‌که گفته شده توصیفات دینی به اندازه‌ی توصیفات علمی، حقیقی یا اطمینان‌آور نیستند (الکساندر، ۱۳۹۱).

خرمشاهی نیز در تلاش عالمانه‌ای رهیافت‌های کلی در حل تعارض را در چند بخش تقسیم کرده است. نخست تفکیک قلمروهای علم و دین (مثل گالیله، کانت، ویتگنشتاین) و دیگری رهیافت یا راه‌حل‌های زبانی که متکلمان مسیحی و مسلمان اشاره کرده‌اند و دیگری نوع نگاه پل‌تیلیش و ویتگنشتاین متأخر که بر راه حل تاویل تأکید دارند (خرمشاهی، ۱۳۹۰: ۵۷).

انواع گفتمان علم دینی (انواع روابط دین و علم در جهان اسلام)

از منظری دیگر حاجی‌حیدری سه تیپ رابطه‌ی علم و دین در تاریخ اندیشه‌ی اسلامی را شامل (۱) پذیرش خرد مدرن هم در نظر و هم در عمل (به نمایندگی ابن‌خلدون)، (۲) پذیرش خرد مدرن در نظر و نقد خرد مدرن در عمل (به نمایندگی سیدجمال‌الدین اسدآبادی و اخیراً با مهندس بازرگان) و (۳) نقد خرد مدرن هم در نظر و هم در عمل (به نمایندگی اقبال لاهوری) شناسایی کرده است. وی مدل و طرح نهایی اقبال لاهوری برای بازسازی علم که مشتمل بر سه بعد یا مؤلفه برای تأسیس یک دانش کامل انسانی (در عصر ختم نبوت) است را یک طرح بنیادی و رادیکال برای دستیابی به علم دینی می‌داند. مؤلفه‌های سه‌گانه‌ی این طرح شامل مؤلفه‌ی نخست همان علم تجربی و دانش فنی لازم، دوم «دانش تاریخی و جامعه‌شناسی» مرسوم و سوم تفکر دینی احیاشده، «تجربه‌ی دینی» است. تجربه‌ی دینی در نگاه اقبال علم را به یک کلیت اخلاقی تبدیل می‌کند. بعد تجربه‌ی دینی کمک می‌کند که آن وجه رهایی‌بخش واقعی از متن شناخت تاریخی صادر شود و اجازه می‌دهد چشم‌اندازی در ماورای جهان مادی و فیزیکی میسر گردد (حاجی‌حیدری، ۱۳۸۸).

در چارچوب رویکرد تکمیلی و در میان انواع مدل‌های تعاملی بین علم و دین در جوامع اسلامی، گفته شده که شرایط تحقق علم دینی عبارتند از:

- (۱) بر مبادی تصویری و تصدیقی صحیح (که علی‌القاعده مورد قبول دین هم هست) تکیه می‌کند.
- (۲) محتوایش از منابع معرفتی مورد قبول اسلامی (هم نقل و هم دستاوردهای معتبر معرفتی بشر) تغذیه کند.
- (۳) در جهت غایات مورد انتظار دین باشد و به اخلاق پای‌بند باشد (سوزنچی، ۱۳۸۸).
- در میان متفکران دینی، آیت‌الله جوادی آملی معتقدند که علم اسلامی چهار ویژگی دارد. سه ویژگی اول ناظر به جهات بیرونی است که شامل (۱) علم در جهت رضای الهی، (۲) استفاده‌ی صحیح از علم و (۳) سلوک در رفتار اسلامی عالم، است. اما وجه چهارم ناظر به ساختار درونی و معرفتی علم است. ایشان بین محصولات علمی (تکنولوژی) و نظریه در علم تفاوت قائل شده و تصریح دارند که اسلامی بودن نظریه‌ی علمی به نحوه‌ی تبیین و تفسیری باز می‌گردد که نظریه بر پدیده‌های مورد مطالعه‌ی خود ارائه می‌دهد (جوادی آملی، ۱۳۸۸). استاد جوادی آملی معتقدند که اساساً بحث علم و دین اسلامی در حوزه‌ی علم کلی یا فلسفه مطرح می‌شود و نه دانش‌های جزئی (مثل ریاضیات یا جامعه‌شناسی) و موضع فلسفی در قبال خدا و جهان است که می‌تواند دینی و یا سکولار و یا الحادی باشد. هرچند فلسفه خود بر علوم جزئی نیز مؤثر است. به این معنی که فلسفه‌ی الهی سایر علوم را هم الهی می‌سازد. به عبارت روشن ایشان بر آن اند که علم دینی و اسلامی علمی است که از جهان‌بینی و فلسفه‌ی الهی و توحیدی بهره می‌برد و این تعریف هیچ‌یک از علوم جزئی را به دلیل این‌که به موضوعی خاص از موضوعات جهان هستی می‌پردازند یا هیچ یک از علوم را به دلیل این‌که از طریق حس، تجربه، عقل و سایر ابزارها و وسایل ادراکی بشر به دست می‌آیند از دایره‌ی شمول خود خارج نمی‌سازند (جوادی آملی، ۱۳۸۸). در واقع تلاش اصلی در این رویکرد بایستی تربیت دینی باشد و نه تولید علم الهی. در چارچوب رویکرد تعاملی، استاد جوادی آملی در جای دیگری تفاوتی ماهوی میان علم دینی و سایر علوم قائل نشده است. به این معنی که معتقدند در علوم دینی (نقلی) قول خداوند مطالعه می‌شود و در سایر علوم فعل خداوند (یعنی جهان هستی) به یک معنی از دید ایشان علوم دینی مقید به علوم نقلی نیست و هر علمی که با روشی درست عقلی و تجربی تأمین شده باشد، دینی است (جوادی آملی، ۱۳۸۶) یا آنکه تعارضی با دین ندارد.
- در همین چارچوب اما با اندک زاویه‌ای، ملکیان معتقد است که چون علم و دین تعارضی با همدیگر ندارند، نیازی به طرح علم دینی نیست. در واقع میان علم و دین تمایز وجود دارد. (ملکیان، ۱۳۸۱: ۵۸) چون کار دین ارائه‌ی ارزش‌هاست و علوم اجتماعی، معطی دانش است.

در تعبیری دیگر حاجی حیدری با استناد به رویکردهای سه‌گانه‌ی ابن خلدون، سیدجمال‌الدین آبادی و اقبال لاهوری بر آن است که علم مدرن هم از حیث نظری و هم از حیث عملی دارای مشکلات بنیادی است و لذا فرهنگ اسلامی باید در پی تأسیس فوری علم دینی ابراهیمی برای بازسازی تمدن امروز باشد. (حاجی حیدری، ۱۳۸۸). این ادعا در واقع موجب شکل‌دهی به رویکردی رادیکال و بنیادگرایانه از سوی دین برای ارائه‌ی تعریف جدید و کاملی در علوم اجتماعی و انسانی موجود، خواهد شد. در همین چارچوب، پارسانیا نیز علم را به نسبت و تعلقش با فرهنگ و تمدن خاص، علم دینی (همانگ با فرهنگ اسلامی) و علم سکولار (همانگ با تمدن سکولار) را از هم تفکیک می‌کند (پارسانیا، ۱۳۸۸) اما بر خلاف ظاهر رادیکال این نظریه‌ها می‌توان گفت، عمده‌ی مدعیان اصلی علم دینی صرفاً در پی سازگار کردن بین عقلانیت کنونی بشری (یا همان درک متعارف انسانی) با آموزه‌های وحیانی بوده‌اند (مانند باقری، ۱۳۸۲؛ میرباقری، ۱۳۸۸؛ سوزنچی، ۱۳۸۵). در واقع آن‌ها در پی کنار گذاشتن علوم نوین نبوده‌اند، بلکه هماهنگی علم با دین مسئله‌ی مهم ایشان تلقی می‌شود (سوزنچی، ۱۳۸۸). در این میان بعضی در پی آنند که سایر روش‌های معرفت (مانند برهان، شهود و وحی) معتبرند و معرفت ناشی از آن‌ها در دایره‌ی علم قرار می‌گیرد (سوزنچی، ۱۳۸۸). هم‌چنین این ادعا پرتکرار است که در علم دینی (به‌عنوان یک وضع مطلوب) محتواهای علوم اجتماعی (با نظریه‌های موجود) می‌توانند یا بایستی از منابع معرفتی مورد قبول اسلام (نقل و وحی) «نیز» تغذیه کنند.

چارچوب نظری

حال صرف‌نظر از مجموعه‌ی این ادبیات و در چارچوب رویکرد تعاملی (بین علم و دین) باید دید چه پاسخی را می‌توان برای سؤالات این مقاله و دغدغه‌های مرتبط با آن ارائه نمود؛ اما پیش از آن دو پاسخ مهم ارائه شده از سوی نظریه‌پردازان علوم اجتماعی را مرور می‌کنیم که مبنای مدل نظری این مقاله را فراهم می‌سازند.

راهبرد هابرماس برای تعامل علم و دین بر این فرض استوار است؛ به رسمیت شناختن عقل طبیعی و توسط دین و داوری نکردن درباره‌ی حقایق ایمان توسط عقل سکولار (هابرماس، ۱۳۹۰: ۲۸) هابرماس به‌عنوان میراث‌دار مکتب فرانکفورت با نگاهی نقادانه نسبت به اندیشه‌هایی که بر تمایز و جدایی خود از دین تأکید می‌ورزند، رهایی‌بخشی را در عقل مدرن ناممکن نمی‌داند و با پیشنهاد پسامتافیزیک و پساسکولاریسم در پی عبور از عقل خود بنیاد و سکولار و اتخاذ معرفت‌شناسی تازه‌ای است که در را به روی آموزه‌های دینی نمی‌بندد

(هابرماس، ۱۳۹۰: ۲۸). این موضع هابرماس راه‌حل‌های تازه‌ای برای رجوع دوباره به دین برای اندیشه‌ی سکولار ایجاد کرده است (شکورزاده، ۱۳۹۱). نکته‌ی کلیدی آن‌که عقل مدرن در عین حال می‌تواند فاصله‌اش را با دین حفظ کند، بی‌آن‌که خود را از چشم‌اندازهای دینی محروم نماید.

به طور مشخص پایه‌ی دیگر این بحث به دیدگاه العطاس باز می‌گردد که (شاید) با اندیشه‌ی دینی و اسلامی می‌تواند برخی از مشکلات و مسائل موجود در علوم اجتماعی را کاهش یا حل نماید (العطاس، ۱۳۷۴: ۷۰). لب دیدگاه العطاس آن است که میان واقعیت و تفسیر آن تمایز وجود دارد و در تفسیر واقعیت، دین مکمل است. در حقیقت وی با پیراستن علم مدرن، راهی برای علم دینی- اسلامی فراهم می‌آورد (قائمی نیک، ۱۳۸۸). بنابراین این رویکرد را «رویکرد تذهیبی» نام نهاده‌اند. برداشت مجاور با این تلقی العطاس از سوی خسرو باقری مطرح شده است که بر پایه‌ی آن دین در تدوین پیش‌فرض‌های علمی مؤثر است.

در میان انواع نظریه‌های مطرح درباره‌ی رابطه‌ی علم و دین، به‌ویژه در برداشت فوق، این نوشتار فرض را بر این قرار می‌دهد که این رابطه از نوع تکمیلی است. به این معنی که ایمان دینی و منابع روش‌شناختی دینی (وحی، نقل و سیره) می‌تواند دانش ما را از جهان عمیق‌تر سازد (هات، ۱۳۸۵) مبنای طرح این فرض هم تا حدودی درون‌دینی است. به این معنی که می‌پذیریم که خداوند از کنه وجود جهان و آدمی آگاهی دارد و نفس اتکا به این آگاهی (ناشی از خداوند متعال) اطمینان‌آور است؛ ضمن آن‌که می‌پذیریم الزاماً آنچه در دست ماست، آن آگاهی مطلق نیست و موانع متعددی مثل ظرفیت‌های محدودیت‌های وجودی بشر و ... مانع دستیابی ما به آن دانش مطلق می‌شود.

نقد و ارزیابی ادعاهای علم دینی بر علیه علوم اجتماعی

با در نظر گرفتن ادبیات موجود و نیز چارچوب نظری اتخاذ شده در رابطه‌ی علم و دین (رابطه‌ی تکمیلی) و قبل از ارائه‌ی راهبردها و رویکرد پیشنهادی نوشتار حاضر، برای تلفیق و ترکیب آموزه‌های وحیانی با علوم اجتماعی رایج، شایسته است به معرفی و مرور برخی مدعیات علم دینی در ایران و انگیزه‌ها و دلایل پنهان و پیدای طرح این مباحث و نیز نقد و ارزیابی این مدعیات بپردازیم.

منشأ سوء تفاهم‌های موجود بر علیه علوم اجتماعی

مخالفان علوم اجتماعی معمولاً در زمره‌ی پیروان مدل تعارض علم و دین قرار می‌گیرند و لذا دارای گرایش توسعه‌طلبانه نسبت به علوم اجتماعی هستند. از لحاظ جامعه‌شناختی دلایل این تعارض می‌تواند موارد زیر باشد:

۱- معمولاً و ظاهراً محققان علوم اجتماعی در باب علت و معلول پدیده‌ها نگرش مادی دارند و کمتر درباره‌ی خداوند صحبت می‌کنند؛ لذا عده‌ای از متدینین گمان می‌برند که خداوند از صحنه بیرون رانده شده است (پول، ۱۳۸۸: ۴۹).

۲- استفاده از شواهد در دین تفاوت عمده‌ای با علم دارد. مدعیات و شواهد اعتقادات مذهبی معمولاً از نقل، سنت‌ها و تجارب مذهبی، تاریخ، مشاهده طبیعت، عقل یا از وحی الهی است.

۳- عدم درک تفاوت در زبان‌های علوم اجتماعی و زبان دینی

۴- ابعاد سیاسی مشکل نیز قابل طرح است بعضی گرایش‌های سیاسی تصور می‌کنند که آرا و نظریه‌های علوم سیاسی و اجتماعی الزاماً در پی کاهش یا حذف مبانی مشروعیت نظام جمهوری اسلامی هستند که این نظام بر اساس این مبانی شکل گرفته است. لذا نگاه سکولاریستی علوم اجتماعی، نقیض حکومت دینی به شمار می‌آید.

۵- ادعاهای گزاف و بلندپروازانه‌ی برخی محققان علوم اجتماعی مبنی بر توانایی آن‌ها برای پاسخگویی به همه‌ی ابهامات و مسائل موجود و عدم توجه به محدودیت‌های ذاتی علم (علم‌گرایی یا محوری) موجب تشدید اختلافات شده است.

۶- بایستی به زمینه‌های تاریخی و شرایط تکوین علوم اجتماعی در ایران هم توجه داشت. در ایران علوم اجتماعی معمولاً تحت تأثیر اندیشه‌های چپ (مارکیستی) بوده است و بر خلاف غرب که گرایش‌های کارکردگرایانه و طالب نظم و ثبات (یا محافظه‌کارانه) غلبه داشته، علوم اجتماعی در ایران بیشتر منتقد و معترض بوده است، در حالی که این ویژگی ذاتی علوم اجتماعی نیست و چون ساختار سیاسی در ایران پس از انقلاب اسلامی بر پایه دین و متعارض با اندیشه‌های چپ بوده است، این تعارض سیاسی تبدیل به تعارض علم و دین شده است.

۶- دغدغه سیاسی و درون دینی دیگر طرفداران علم دینی در ایران امروز، به بدبینی نتایج سیاسی علوم انسانی مربوط می‌شود. لذا باید گفت یک دغدغه و مسئله‌ی مهم آنان این است که درک تجربی از جهان اجتماعی الزاماً باعث تضعیف دین می‌شود. بنظر می‌رسد یک نگرانی عمده‌ی مدعیان پروژه علم دینی کاهش دینداری دانشمندان علوم اجتماعی و محققان این حوزه و نیز مخاطبان و بهره‌گیران از آن است. افزون بر این، این اشخاص بر آن هستند که

شناخت‌های علوم اجتماعی، کنشگران را از دایره‌ی معتقدان به حکومت دینی خارج ساخته و از مشروعیت حکومت دینی می‌کاهد.

مرور و نقد مدعیات روش‌شناختی علم دینی

قبل از ادامه به بحث باید گفت متأسفانه ادعاها و مواضع مطرح شده درباره‌ی علم دینی که در چند سال گذشته در ایران مطرح شده است در سطح عملیاتی چندان روشن و واضح نبوده و به دلیل عدم صراحت، قابل دست‌بندی نیست و این باعث می‌شود که در نقد آن‌ها نیز نتوان مرور جامع و کاملی را ارائه کرد.

یکی از ادعاهای مهم و مطرح از سوی ناقدان به بی‌تفاوتی یا تعارض محققان علوم اجتماعی نسبت به روش‌های غیرتجربی و مبانی معرفتی غیراثباتی و نامشروع یا نامعتبر داشتن معرفت‌شناسی‌های غیرپوزیتیویستی در علوم اجتماعی است. همچنین ایراد بنیادی دیگر به علوم اجتماعی آن است که منکر تأثیر پیش‌فرض‌های اولیه در پژوهش علمی است. از نظر مدعیان علم دینی اکثر محققان علوم اجتماعی این واقعیت را عمداً نادیده می‌گیرند. در حالی که می‌دانیم علوم اجتماعی رایج منکر تأثیر پیش‌فرض‌های معرفت‌شناختی بر پژوهش علمی نیست و تأثیر عقل، اسطوره، وحی، متافیزیک و حتی ویژگی‌های روانی (بر نظریه‌پرداز و محقق) را رد نمی‌کند. لذا مبانی و دستاورد مشخص معتقدین به علم دینی در این‌جا نیز مبهم است. مگر آن‌که مدعی باشند که شناخت‌های وحیانی و متافیزیک دینی توانایی تولید نظریه‌های خاص در علوم اجتماعی را داراست که تا کنون به آن‌ها توجه نشده است. بنابراین باید منتظر ماند تا مدعیان علم دینی در جامعه‌شناسی نظریه‌های کاملاً متکی بر وحی را ارائه کنند.

از حیث روش‌شناسی نیز پاسخ آن است که علوم اجتماعی رایج، خود، از روش‌های تحقیق متعددی (کمی، کیفی و ترکیبی) بهره‌مند است و از سیطره‌ی تام روش‌های حسی فاصله گرفته و پژوهش‌های اجتماعی اخیر (طی حدود سه دهه‌ی گذشته) از روش‌های متعدد کمی، کیفی و ترکیبی بهره می‌برند. بنابراین دستاورد روش‌شناختی نگاه دینی به علوم اجتماعی و ارزش افزوده‌ی احتمالی این نوع نگاه هم روشن و مقنع نیست.

از جهتی دیگر باید گفت عطف توجه به «معنی» «تأویل»، «تفسیر» و تمرکز بر بعد روحی، عاطفی، ذهنی (و غیرملموس) کنشگران در علوم اجتماعی مسبوق است و نظریه‌های متعددی (از پدیدارشناسی و تفسیری گرفته تا مکتب فرانکفورت) بر اهمیت این بعد واقف بوده و لذا خلأهای موجود در علوم اجتماعی را پر کرده‌اند. بنابراین طرح ادعای علم دینی هم نمی‌تواند حاوی نکات جدیدی باشد یا اینکه این مشکل را، اساساً برطرف سازد چون این کار

مهم قبلاً شده است. لذا طرح علم دینی، بعید است دستاورد مشخص روش‌شناسی را برای علوم اجتماعی فراهم آورد.

بی‌توجهی به مرزبندی‌های علوم

در مورد این نکته که علوم اجتماعی دینی بایستی الزاماً از منابع معرفتی دینی (نقل و وحی) ارتزاق کنند، باید گفت مسئله بسیار پیچیده‌تر خواهد شد. رسالت و مأموریت علوم (در این‌جا علوم اجتماعی) کشف و فهم کنش‌های جمعی آدمی در جوامع است و محققان این حوزه مشغول تئوری‌پردازی و سنجش و اندازه‌گیری مستمر متغیرها هستند. برای مثال درباره‌ی علل خشونت‌ورزی در نظام‌های اجتماعی گفته شده که در مقام نظریه می‌توان از منابع مختلفی برای تبیین خشونت بهره برد اما این‌که برای تحلیل آن یکسره به سراغ وحی برویم در حوزه‌ی کار علوم اجتماعی قرار نمی‌گیرد و این کار عالمان دینی است و البته محقق جامعه‌شناسی هم می‌تواند بهره‌ای از آن ببرد. چون در غیر این‌صورت کل علوم اجتماعی منتفی می‌شود. در واقع نگرانی آن است با این استدلال همه‌ی علوم در ذیل یک علم قرار گیرند.

نادیده‌انگاشتن منزلت شناخت دقیق و تبیین کامل

جوهره‌ی ادعای علم دینی، نفوذ دادن ارزش‌های وحیانی و آموزه‌های دینی در پژوهش‌های علمی و علم تولید شده است و بر آن است که تمامی علوم انسانی موجودی برخاسته از نظام‌های ارزشی و هنجاری خاص (غربی) است؛ بنابراین بایستی یک نظام هنجاری جدید (دینی) بر علم حاکم شود. لذا باید گفت، این رویکرد کمتر دغدغه شناخت به عنوان مهم‌ترین رکن تولید کامل و رفع نواقص آن را دارد. در حالی‌که آنچه در علم مهم است کشف، تشخیص و کنترل بهتر و کامل‌تر امور جهانی (طبیعی و اجتماعی) است. لذا محک و معیار اصلی آن است که باید دید آیا علوم اجتماعی موجود از پس دغدغه‌های معرفتی (و شناخت عالمانه‌تر امور) بر می‌آیند یا خیر. پاسخ به این سؤال نیز باید ناظر به تجربه‌ی به‌دست آمده طی دو سه قرن اخیر باشد. در این زمینه می‌توان گفت علوم اجتماعی موجود تا حد زیادی توانسته دامنه‌ی شناخت آدمی را از جهان اجتماعی را توسعه دهد. هرچند این به منزله‌ی شناخت قطعی، متقن و کامل نیست. بنابراین، این علم مرتباً در معرض نظریه‌های جدید و توسعه مرزهای دانش است تا بتواند نقایص معرفتی و نقدهای مطرح را پاسخ دهد. لذا در این بازار رقابت فکری اصالت با آن یا این نظریه نیست بلکه نظریه‌ای که صحیح‌تر، کامل‌تر و مقنع‌تر باشد و «نفع معرفتی» بیشتری داشته باشد، با اقبال اهل علم مواجه خواهد شد. در واقع

نظریه‌ای موفق‌تر است که ملاک‌های ارزیابی بیشتری را پشت سر گذارد. حال به بحث علم دینی بپردازیم. علم دینی اگر بتواند دامنه‌ی آگاهی و معرفت بشر از جهان اجتماعی را ارتقاء دهد (که احتمالاً و به نوعی می‌تواند) باید در تناسب با علوم اجتماعی موجود و در کنار آن‌ها قرار گیرد و در یک فرایند تدریجی صحت و امکان‌پذیری خود را آشکار سازد. لذا نفس نفوذ دادن آموزه‌های دینی و یا تسلط دادن جهت‌گیری‌های ارزشی آن بر علم موجود، بی‌اهمیت خواهد بود. مجدداً باید تصریح کرد که بر خلاف تصور عده‌ای، شناخت علمی حتی در علوم اجتماعی یک فعالیت منسجم، منظم و عینی برای شناخت واقعیت است و حداقل در سطح توصیف^۱، شناخت واقعیت‌عاری از ارزش، هنجار و انگیزه‌های درونی دانشمندان است. در خصوص نحوه‌ی تفسیر داده‌ها و یافته‌ها نیز، علی‌رغم وجود پاره‌ای نظریه‌ها مبنی بر هنجاری بودن تفاسیر، نمی‌توان گفت با اتخاذ رویکردهای دینی، تغییرات بنیادی در تفاسیر علوم اجتماعی رایج پدید می‌آید. به عبارتی با نفوذ دین تغییر بنیادی در علوم اجتماعی به وجود نمی‌آید. حداکثر آنکه جهت‌گیری‌های جدیدی در تفسیرهای علمی پدید می‌آید.

تغییرات و تأثیرات ناشی از اتخاذ نگرش دینی به علوم اجتماعی

اکنون، با در نظر گرفتن مجموعه مباحث مطروحه در حوزه‌ی فلسفه علوم اجتماعی، به‌ویژه با عنایت به نگاه وبری، این نکته مهم که شناخت علمی فی‌نفسه و اصالتاً عاری از پیش‌فرض‌ها نبوده و مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی محققان (در علوم اجتماعی) بر بعضی از شناخت‌ها، بخصوص در سطح تبیین و تفسیر، مؤثر هستند، قابل انکار نیست. اما آنچه مهم است افراط در این بحث است. به عبارتی اینگونه نیست که مشاهدات و برداشت‌های به‌دست آمده در علوم اجتماعی کاملاً و دقیقاً عاری از واقعیت بیرونی باشند. بلکه، برعکس بخش عمده‌ای از واقعیت‌های شناسایی شده و مشاهدات ماهیت عینی داشته و "واقعی" هستند. چون در غیر این‌صورت علوم اجتماعی کاملاً ماهیتی ایدئولوژیک می‌یابد که این برداشت بسیار خطا و دور از واقع است. برای مثال وقتی از مفهوم «سرمایه اجتماعی» یا «فضاهای بی‌دفاع شهری» و یا «الگوی گذران اوقات فراغت» گفتگو می‌کنیم، و قصد توصیف^۲ و یا تبیین^۳ آن‌ها را داشته باشیم یافته‌ها کاملاً عینی و بدیهی و متقن است (البته در صورتیکه فرایند روش شناختی برای مشاهده‌ی آن‌ها را بدرستی به‌کار برده باشیم). لذا باید گفت در

-
1. Discription
 2. Discription
 3. Explanation

این‌جا علم و شناخت‌های علمی ویژگی «ایجاد» یا «برساختی» ندارد و این واقعیت بر بسیاری از حوزه‌های شناخت در علوم اجتماعی سیطره دارد. هر چند نمی‌توان منکر این شد که تفاوت تعاریف در بسیاری از مفاهیم وجود دارد. (مثلاً تعریف مارکسیستی با تعریف کارکردگرایانه از طبقه اجتماعی تفاوت‌های دارند) اما آنچه مهم است آن است که به لحاظ روش (و نظریه‌ای) با اتخاذ یک رویکرد معین یا ترکیب رویکردها می‌توان به تعریف و اندازه‌گیری مفاهیم اقدام نمود. لذا در علوم اجتماعی علی‌رغم وجود رویکردهای متعدد و نیز مبانی معرفتی و یا حتی هستی‌شناختی و انسان‌شناسی مختلف، امکان شناخت عینی ولو نسبی وجود دارد. حال در این فضا به بررسی این سؤال می‌پردازیم که انتظار داریم علم دینی (یا علوم اجتماعی دینی شده) چه تأثیری در پژوهش جامعه‌شناختی به وجود آورند؟ آیا وجود مبانی معرفتی، انسان‌شناختی و هستی‌شناختی متفاوت و اعتقاد به وجود مبداء و معاد و رسالت انبیاء گرام موجب تفاوت و تغییری در شناخت‌های اجتماعی (به معنای علم رایج) می‌شود، که پاسخ به آن روشن است. به عبارتی علم دینی پیامد جدی و قابل ملاحظه‌ای بر شناخت‌ها و برداشت‌های علوم اجتماعی نمی‌گذارد و تعریف یا برداشت‌های موجود را دچار تحول اساسی نمی‌کند. الا این‌که گفته شود که از نگاه دینی مفاهیم جدیدی را برای شناخت حیات اجتماعی می‌توان استخراج کرد که این البته امر مقبول و مقننی است.^۱ بنابراین نگاه دینی می‌تواند مفاهیم جدیدی را برای تحلیل ارائه کند که خود بر توسعه دامن‌های شناخت مؤثر خواهد بود. اما این برداشت از علم دینی، احتمالاً نتواند پاسخگوی مدعیات رادیکال علم دینی باشد. چرا که در این صورت (و انتظار محدود از علم دینی) مفاهیم جامعه‌شناختی برخاسته از ادبیات دینی خود در کنار سایر یافته‌های جامعه‌شناختی قرار می‌گیرد که بایستی در مقام تجربه و مشاهده اثبات و بررسی شوند، لذا در مقام نتیجه‌گیری باید گفت:

۱- برخورداری از مبانی (هستی‌شناختی معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی) دینی تأثیری در شناخت‌های اجتماعی (رایج) ندارد.

۲- استفاده از ادبیات دینی و توجه به وحی، سنت‌های تاریخ دینی، اقوال و سیره‌ی بزرگان دینی می‌تواند موجب ارائه بعضی نظریه‌ها و یا ارائه مفاهیم جدیدی گردد و البته این منابع باعث وسعت دید و افزایش دامن‌های مفاهیم و نظریه‌های جامعه‌شناختی خواهند شد.

۱- برای مثال جلال الدین فارسی در کتاب نهفت تکاملی اسلام با طرح مفهوم «رجعت» بر آن است که جامعه‌ی صدر اسلام پس از دوران نبوت، استعداد بازگشت به دوران جاهلی را دارد و اینگونه عمل کرده است. هرچند این ایده در نظریه‌های متعدد جامعه‌شناسی انقلاب‌ها از جمله نظریه‌ی کریین برینتون (۱۳۶۴) هم مطرح شده است.

۳- تأسیس علوم اجتماعی کاملاً دین‌محور تنها در شرایطی امکان دارد که مدعیان در پی تأسیس یک علم اجتماعی دینی جدید باشند که هیچ نسبتی با علوم اجتماعی موجود (رایج) نداشته باشد. که در این صورت با مشکل جدیدی مواجه می‌شوند و آن انتخاب نام جدید، حوزه‌ی مطالعاتی، روش‌شناسی، قلمرو و... خاص این علم جدید است که الزاماً نباید هیچ ربطی با علوم اجتماعی موجود داشته باشد. چرا که اگر قصد شناخت حیات اجتماعی به معنای رایج و پذیرفته شده فعلی باشد، پروژه علم دینی منتفی خواهد شد. اما می‌توان علم اجتماعی دینی را در کنار سایر رویکردهای نظری موجود در علوم اجتماعی (رویکرد کارکردگرا، تضادگرا، تعامل‌گرا و...) مطرح و به رسمیت شناخت. این رویکرد را می‌توان رویکرد معنویت‌گرا نامید.

پذیرش واقعیت علوم اجتماعی

در مقام دفاع از دانش اجتماعی موجود باید پذیرفت اداره‌ی امور جامعه‌ی بزرگ و پیچیده‌ای مانند جامعه‌ی ایران بایستی از تخصص‌ها و مهارت‌های متخصصان علوم اجتماعی برای شناخت، توصیف و تبیین اوضاع اجتماعی بهره برد، مقابله با انحرافات و آسیب‌های اجتماعی، اتخاذ سیاست‌های مناسب رفاهی و تأمین اجتماعی، بررسی همبستگی، انسجام، تقسیم کار، روابط میان نهادهای اجتماعی، علل عدم کارآمدی نهادهای مدنی، بروز فساد اداری، کاهش سرمایه اجتماعی و ده‌ها و صدها مسئله‌ی اجتماعی و فرهنگی دیگر، مدیران ارشد دولتی (و نهادهای مدنی) را وادار به استفاده از تخصص‌های علوم اجتماعی و علوم سیاسی و علوم رفتاری می‌نماید و نظام اجرایی نمی‌تواند بی‌اعتناء به دستاوردهای این حوزه از دانش بشری باشد، به عبارتی علوم اجتماعی دانش کارکردی و مؤثر است و علی‌رغم ضعف و نواقص آن، نافع بحال جامعه و دولت است. بنابراین استراتژی قابل پذیرش، تعامل با این علوم است و لذا بایستی بدنبال ارتقاء تعاملات و مناسبات میان این حوزه از دانش بشری با دین بود.

خلاً و نیاز اساسی علوم اجتماعی در ایران و کارکردهای علم دینی

مشکل پذیرفته شده و مورد قبول در بین متخصصان و اجتماع علمی علوم اجتماعی ایرانی، مشکل تبیین و به عبارتی عدم تبیین کامل است که منجر به آن می‌شود که این علم از کارآمدی و اثر بخشی کامل برای حل و فصل نیازها و مسائل اجتماعی ایران (مثل تضعیف نهاد خانواده و یا کاهش مهاجرت و آسیب‌های اجتماعی و...) برخوردار نباشد. البته منشاء این مشکل شاید به مشکلات بیرونی (بیرون از حوزه‌ی علم اجتماعی) و موانع سیاسی- اداری و یا عدم تعامل دقیق بین این دانش با مراجع تصمیم‌گیری باشد. همچنین یک مشکل درون علمی - یا

درون اجتماع ملی - هم می‌تواند آموزش نادرست یا انتقال نامناسب نظریه‌ها و روش‌های جامعه‌شناختی از مبادی اولیه این علم در غرب و برداشت سطحی (و نه عمیق) آن‌ها توسط پژوهشگران ایرانی باشد. بنابراین مشکل تبیین ناقص یا ناکافی در علوم اجتماعی ایران و عدم پاسخگویی این علم به مسائل اجتماعی به دلایل متعددی ممکن است به وجود آمده باشد. اما ادعای معتقدان به علم دینی مبنی بر این‌که نگاه دینی می‌تواند توانایی تبیین را گسترش و ازدیاد بخشد، نیاز به تأمل بیشتری دارد از جمله آن‌که تحقق این امر منوط به آن است که با نگاه علم دینی بتوان متغیرها و مفاهیم جدیدی را مطرح ساخت. به عبارتی با رویکرد دینی ادبیات و مفاهیم جدیدی را مطرح و تولید کرد تا ابزارهای تحلیلی علوم اجتماعی قوت و گسترش بیشتری یافته و توان تبیین و پیش‌بینی جدی‌تری فراهم آید؛ لذا در این صورت باید منتظر ماند و دید از قِبَل علم دینی چه مفاهیم، متغیرها و ابزارهای جدید تحلیلی استخراج و ارائه خواهد شد.

ملاحظه‌ی اساسی در تولید نظریه‌های دینی: نسبت نظریه‌های دینی با دانش موجود

اگر فرض را بر آن بگیریم که دین (وحی و نقل) و سیره‌ی رسول گرامی اسلام (ص) و ائمه‌ی اطهار (ع) می‌توانند مبنای تولید و طرح فرضیات و نظریه‌های جدیدی برای علوم اجتماعی قرار گیرند (برای مثال الگوی مدیریت بحران پیامبر (ص) و یا مدیریت سیاسی توسط امیر المومنین (ع) و ...) آنگاه باید گفت چنین رویکردی، اگر بدون توجه به دستاوردهای رایج و کنونی علوم اجتماعی باشد، کاملاً بی‌تناسب و بی‌تأثیر خواهد بود. در واقع نظریه‌های دینی (دین محور) بایستی بتوانند خلأها، نواقص و اشکال‌های نظریه‌های موجود که منجر به تبیین‌های ناقص می‌شوند را پوشش دهند و با نقد آن‌ها، نظریه‌ی جدیدی بیافرینند. و آلا صرف طرح ایده‌ها (با تکیه بر منابع دینی) و بدون توجه به ادبیات موجود و متراکم علوم اجتماعی تکرار مکررات است و منجر به بی‌نیازی بشر و دانش علوم اجتماعی به علم دینی خواهد شد. چرا که علوم اجتماعی مدرن مدعی است که خود قبلاً به این سؤالات پاسخ داده است (مثلاً ادبیات مدیریت بحران توسعه فراوان پیدا کرده‌اند). بنابراین مدعیان تولید نظریه‌ی دینی بایستی مسلط و مشرف بر رویکردهای موجود و مرزهای دانش اجتماعی در هر حوزه‌ای باشند و بتوانند اثبات کنند که ایده یا نظریه‌های آن‌ها، پا را از مرزهای دانش امروزی فراتر نهاده است. تنها در این صورت است که علم دینی می‌تواند به بحران علم موجود پاسخ دهد. بی‌اعتنایی به دانش موجود به معنی ایجاد یک دیسپلین علمی جدید علوم اجتماعی است که ناممکن بوده و کمکی هم برای توسعه دانش بشری و کشف بهتر و بیشتر واقعیت‌های نمی‌کند. ضمن آن‌که

این تلقی از علم دینی نسبتی نیز بین علم و دین برقرار نمی‌سازد. چرا که جایگاه آن کماکان در بطن علوم دینی (مثل علوم حوزوی) قرار می‌گیرد.

در مقام نتیجه‌گیری باید واقعیت و ضرورت «تکثر و تنوع در الگوهای شناخت» را برای هر دو سوی این منازعه تکرار و تأکید کرد و روشن ساخت که نادیده انگاشتن یافته‌های ناشی از روش‌های متعدد و غیرمقنع شمردن استدلال‌های دیگری کمکی به حل مشکل نمی‌کند. دیگر این‌که باید گفت از یک سو دین و وحی می‌تواند چشم‌انداز معرفتی و شناخت‌شناسانه‌ی عالمان علوم اجتماعی را گسترش دهد و از سوی دیگر محققان بایستی نسبت به منابع، پیامدها و اثرات نظریه‌های علمی خود حساس باشند. در علوم اجتماعی، محققان باید از سوگیری‌های علمی سکولار و طبیعت‌محورانه‌ی خود با خیر بوده و آگاه باشند و همانطور که نسبت به سوگیری‌های دینی دغدغه دارند نسبت به سوگیری‌های (آگاهانه و ناآگاهانه) خود مطلع باشند. دینداران هم نباید از علم بترسند آنان باید بتوانند یافته‌ها و لوازم منطقی یک نظریه یا یافته را از ابعاد نظری و مبانی آن تفکیک کنند (سویتمن، ۲۰۱۰: ۱۶۸). محققان علوم اجتماعی (در جوامعی مثل ایران) باید متفطن به این مهم باشند که دین و آموزه‌های دینی زمینه‌ای مهم برای کشف واقعیت اجتماعی است و متغیرهای دینی (در حوزه‌ی دین) برای کشف رفتار کنشگر ایرانی بسیار مهم و مغتنم است و این مهم، مشروط به طرح صحیح و متناسب علم دینی است.

در تحلیل نهایی باید گفت رفع مشکلات کنونی علوم اجتماعی ایرانی و نیز هر گونه تلاش برای تولید علم دینی و نیز تلاش برای تقریب علوم اجتماعی رایج با رویکردهای دینی، منوط به عدم تعجیل و حرکت تدریجی و با قاعده از یک سو و نیز واسپاری کامل این مهم به نهادهای تخصصی آن یعنی دانشگاه، انجمن‌های علمی و دپارتمان‌های تخصصی علوم اجتماعی از یک سو و حوزه‌های علمیه از سوی دیگر، و عدم ورود یا مداخله‌ی نهادهای رسمی در این فرایند است. همانگونه که قبلاً اشاره شد مقدمه مهم تحقق این روند نیز پذیرش اصل رابطه‌ی تعاملی و دوسویه میان علم اجتماعی و دین و نه رابطه‌ی تعارضی یا جانشینی این دو با یکدیگر است. تنها در پرتو پذیرش رابطه‌ی تکمیلی و تحت تأثیر ایده‌ی هم افزایی علم و دین می‌توان به تداوم و پایداری و اثربخشی این روند خوش بین و امیدوار بود.

ضمن آن‌که باید آگاه بود روند اصلاح و ارتقاء در علوم اجتماعی و علوم انسانی مانند سایر علوم پایه یا مهندسی به سرعت رخ نمی‌دهد و نیازمند به مقدمات فراوانی است که باید به آن‌ها متعهد بود.

نکته مهم سیاسی دیگر آن‌که تعرض به ساحت علم از منظر دینی (و بالعکس) که با نگاه ادغامی به وجود می‌آید، فی نفسه مخرب است و منجر به بروز مشکلات پایداری خواهد شد و موجب واکنش نهاد آکادمی و فاصله‌گیری آن از نهاد دین و بالتبع نهاد سیاست خواهد شد و در مجموع مبانی مشروعیت نظام جمهوری اسلامی را به چالش خواهد کشید.

منابع

۱. اسدی، محمدرضا. (۱۳۹۰). *معضل دینداری*. تهران: اندیشه‌ی امروز.
۲. اسلامی، سیدحسن. (۱۳۹۱). *علم دین: بازآرایی دیدگاه‌ها و چالش‌ها*. کتاب ماه دین، ۱۸۲، ۱۸-۱۵.
۳. باربور، ایان. (۱۳۸۸). *علم و دین*. ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۴. پارسانیا، محمد. (۱۳۸۸). *علم دینی از منظر حکمت اسلامی*. *فصلنامه‌ی راهبرد فرهنگ*، ۲(۶)، ۱۴۷-۱۲۵.
۵. پول، مایکل. (۱۳۸۸). *درآمدی بر علم و دین*. ترجمه سعید ناجی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۶. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۶). *منزلت عقل در هندسه معرفت دینی*. قم: اسراء.
۷. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۸). *علم اسلامی*. *فصلنامه‌ی راهبرد فرهنگ*، ۲(۶)، ۸۵-۵۵.
۸. حاجی‌حیدری، حامد. (۱۳۸۸). *نقشه‌ی راه رادیکال برای دستیابی به علم دینی*. *فصلنامه‌ی راهبرد فرهنگ*، ۲(۶)، ۲۱۰-۱۸۴.
۹. خرمشاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۹۰). *سیر بی‌سلوک*. تهران: انتشارات اطلاعات.
۱۰. دواس، ای. (۱۳۷۸). *پیمایش در تحقیقات اجتماعی*. ترجمه هوشنگ ناییبی. تهران: نشر نی.
۱۱. سرافرازی، عباسعلی. (۱۳۹۰). *رابطه‌ی علم و دین*. تهران: انتشارات بعثت.
۱۲. سوزنچی، حسین. (۱۳۸۸). *علم دینی به منزله‌ی مبنایی در باب نحوه‌ی تعامل علم و دین*. *فصلنامه‌ی راهبرد فرهنگ*، ۲(۶)، ۹۴-۷۶.
۱۳. العطاس، سیدمحمدنقیب. (۱۳۷۴). *درآمدی بر جهان‌بینی اسلامی*. جمعی از مترجمان. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۴. علی‌زمانی، امیرعلی. (۱۳۹۰). *علم، عقلانیت و دین*. تهران: انتشارات اطلاعات.
۱۵. قائمی‌نیک، محمدرضا. (۱۳۸۸). *نظریه‌ها و آراء درباره‌ی نسبت علم و دین*. *فصلنامه‌ی راهبرد فرهنگ*، ۲(۶)، ۱۷۶-۱۵۲.
۱۶. الکساندر، دنیس. (۱۳۹۱). *مدل‌های مربوط به رابطه‌ی علم و دین*. کتاب ماه دین، ۱۸۲، ۳۱-۲۷.
۱۷. مجموع مؤلفان (۱۳۸۰). *جستارهای در کلام جدید*. تهران: انتشارات سمت.
۱۸. نوشین، امین‌رضا. (۱۳۹۱). *علم و دین در سه رساله‌ی فارسی*. کتاب ماه دین، ۱۸۲، ۲۱-۱۹.

۱۹. هابرماس، یورگن. (۱۳۹۰). *ایمان و دانش*. ترجمه فرزین بانکی و احمد حیدری. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲۰. هات، جان. اف. (۱۳۸۵). *علم و دین، از تعارض تا گفتگو*. ترجمه بتول نجفی. تهران: انتشارات طه.
21. Sweetman, B. (2010). *Religion and science: an introduction*. New York: Bloomsbury Academic.

